

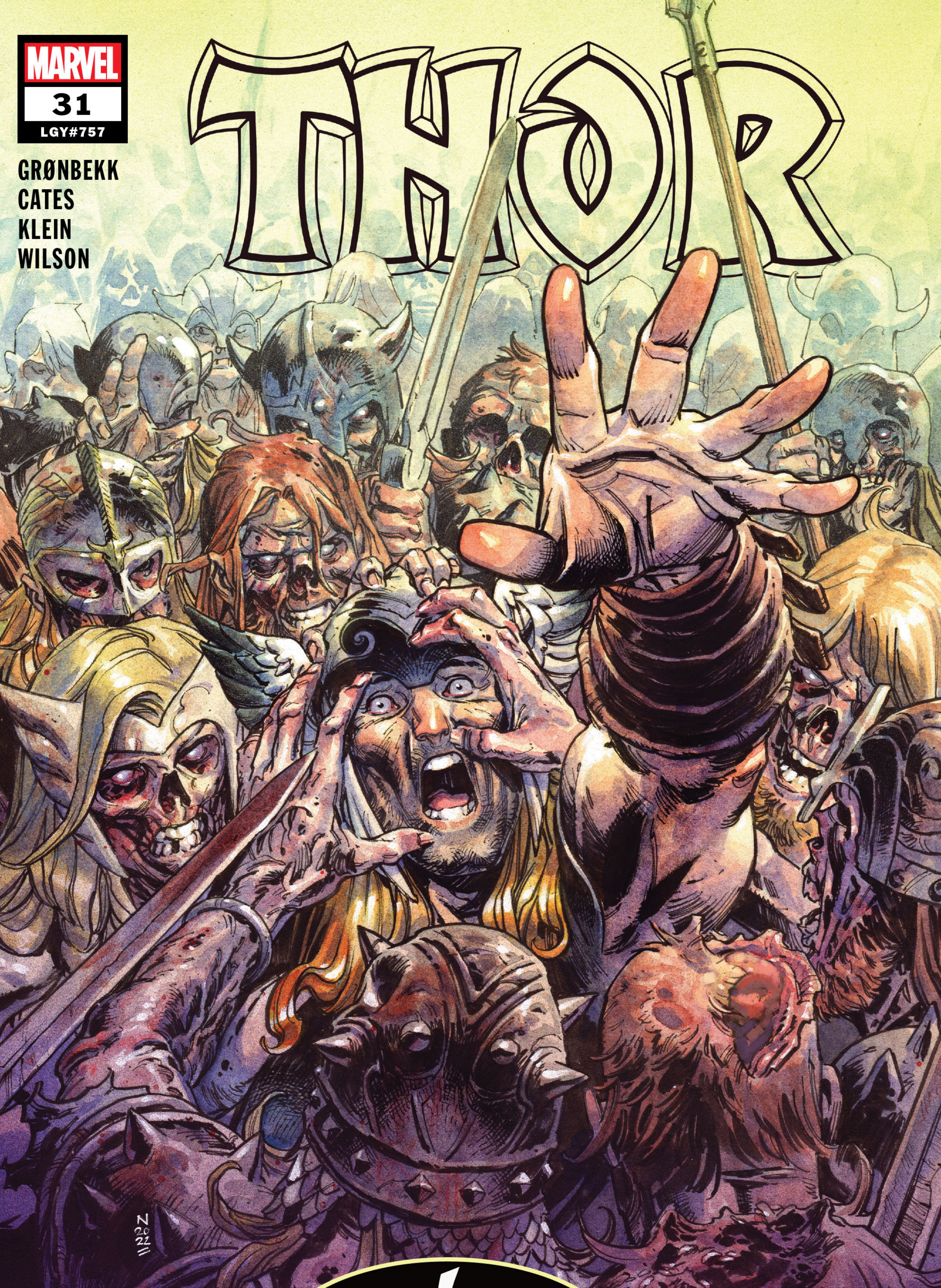
MARVEL

31

LGY#757

GRØNBEKK
CATES
KLEIN
WILSON

TOR



12211

دورنامه

dorname.ir

تمام تاریخ در برابرش نمایان
می شه.

هر آنچه اتفاق
افتاده و اتفاق خواهد
افتاد...

...از گذشته تا حال و از
حال تا آینده...

...در ابرها دیده
می شوند.

نه...
خواهش می کنم
پسرم... ما باید این
تالار رو ترک کنیم.

لطفاً...
عذاب آورده.

او ابتدا و پایان
رو می بیند.

و اودین مانند پدر بزرگ خودش،
سنگینی ابدیت رو سخت تر از چیزی
می بیند که بشه تحمل کرد...

...حتی برای یک
ایزد مثل او.



برادر!
به طوفان
زمان نگاه نکن!
حواس پرت شدی!!!

مسائل طبق نقشه
پیش نمی رن.

اون قرار بود پیام رو
برسونه، بهش کلی
اسرار آمیز، و در
آینده محو بشه.



تو بودی که اینو به من
یاد دادی، ولی خودت
اینجا ایستادی و به
جاودانگی خیره
شدی!

من دیگه
نمی تونم صبر
کنم پسر!

لطفاً...

...لاوسا؟



خوب...
آره.

لاوسا...



صبر کن. چی؟ طوفان زمان؟
منظورت از طوفان زمان
چییه؟ تو چند
سالته؟

اینجا چیکار می کنی؟
این محل خیلی
خطرناکه!

می دونم.
این تویی که
معزت پخته!



لاوسا دلیل حضورش در
اون مکان رو فراموش
کرده.

دارم
برمی گردم.

فقط...
مراقب مرده ات
باش!

معنی این
حرف چییه؟



من...
نمی دونم!

گفتی،
معنیشو خودت
می فهمی!

کمی بعد،
والهالا.

"اون هرگز دربارہ
جنگ حرف نمی زد.

"ولی هر شب، به خ سانش برمی گشت،
و خواب زمان هایی رو می دید که
ماشه رو کشیده بود...

"...و زمان هایی که این
کارو نکرده بود.

"وقتی به اینجا برگشتیم، اون
به خواهرش پیوست.

"اون دربارہ نبردهایی که
خواهرش در هر روز از زندگیش
داشت، هیچ اطلاعی نداشت.

"او دربارہ نبردهاش
حرف نمی زد.

"به تعداد تمامی نبردها انواع
جنگجو داریم. شہامت و فداکاری
به زندگی اونها معنی می ده.

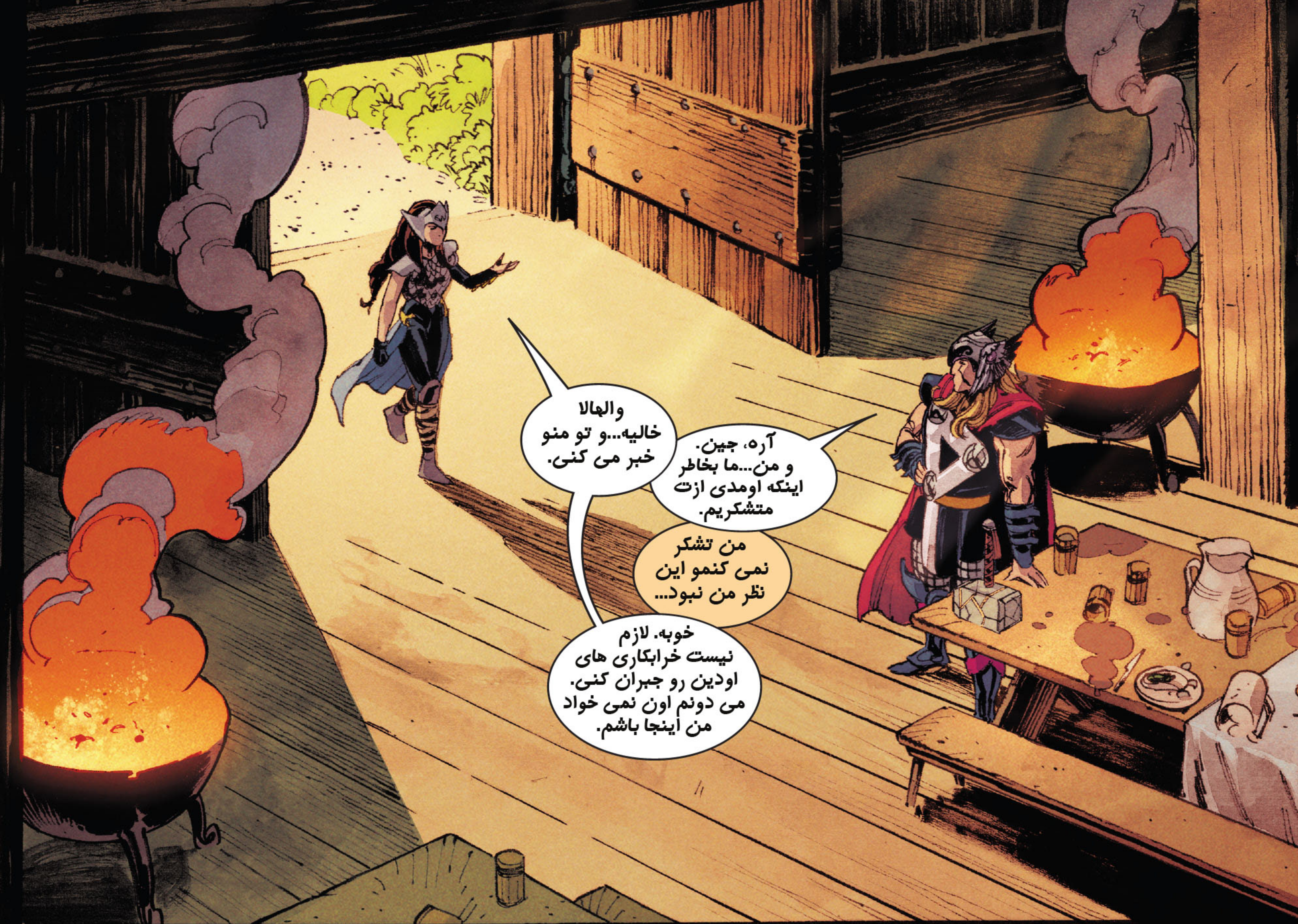
"بعد از مرگشون
اونها با ما...والکری ها
ملاقات می کنند.

"و والهالا پاداش
اونهاست.

"استراحتی ابدی تحت
حمایت آزرگارد.

"دوران متمادی، شجاعان،
در هم شکسته ها و فراموش-
شده ها...میلیون ها روح در این
تالارها به آرامش رسیده اند..."

...و من
تو رو دو هفته
تنها گذاشتم و تو همه
اونها رو از دست
دادی؟



والهالا
خالیه...و تو منو
خبر می کنی.

آره، چین.
و من...ما بخاطر
اینکه اومدی ازت
متشکریم.

من تشکر
نمی کنم این
نظر من نبود...

خوبه. لازم
نیست خرابکاری های
اودین رو جبران کنی.
می دونم اون نمی خواد
من اینجا باشم.

درست
نمی گم اودین؟

یا شاید
مودین؟

ثور، به این
فرشته پرافتخار گوشزد کن
اگه فکر می کنه گیرافتادن من تو
این پتک باعث شده به اندازه همیشه
خطرناک نباشم، به درد...

...ولی بعدش
کجا می ری؟

خوب، من
می تونستم از
بدبختی نجاتت
بدم...

بسه پدر.

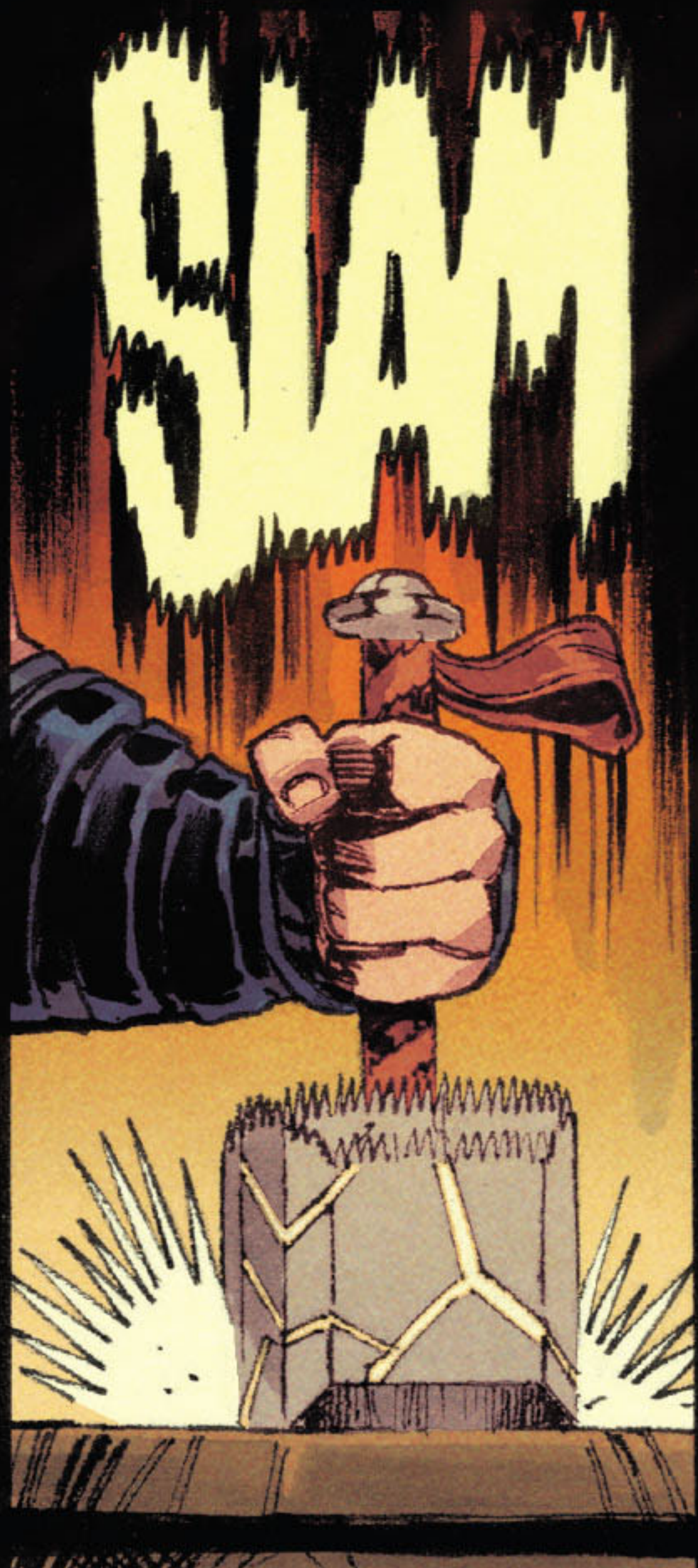
خوب...
چی فکر می کنی؟

اینطوری
باهات حرف
می زنه؟



من...

یه لحظه...



بهتره نهایت سعی ات
بکنی!

جین...
می دونم اشتباه
کردم.

بهش فکر
کردم.

یه افسار لازم
داری. شاید هم
یه زنجیر.



نه... این
منم که اشتباه
کردم.

مسئولیت
حفاظت از والها
به عهده من بود...

ولی... من
حتی نمی دونم برای
هر گردن کردن مرده ها
باید از کجا شروع کنم.
یا اینکه احتمال این
کار هست یا نه.



چشم های
والکری تو چی
می بینند؟

همون چیزی که
چشم های تو می بینند.
یه جنگ. لیوان های
نیمه پر...

و...

...یه خلأ بزرگ.

انگار خود قلمرو
هم داره بدون افراد
مرده داخلش داره
می میره.
خاک والها
هدف خودش رو از
دست داده.



اینجا چیزی
برای ما نمونده.

باید پیدا بشون
کنیم. باید ارتش
رو مهیا کنیم...

باید هر
چیزی که
هست. باهاش
بجنگیم!

از اعتراف به
این موضوع متنفرم.
ولی با فاستر
موافقم.



یه چیز
دیگه.



به ما
حمله شده.

داری بهم
می گی که...
بیفرست رو ببین!



خوب، کار من
بود... من شکستمش.
اون موقع یه هالک
بودم...

...داستانش
مفصله.



به ما
حمله شده...

...ولی من
نمی دونم دشمن
کیه.

یا اینکه
چطور می خوان
نابودمون کنند.

من یه پادشاه
و ایزدم، ولی
کنترلی بر اوضاع
ندارم.

پدرم...
رونا...

حتی خواهرم
بیشتر از من
می دونه.

چی؟
لاوسا؟ اون نوزاد؟



یه داستان
مفصل دیگه.

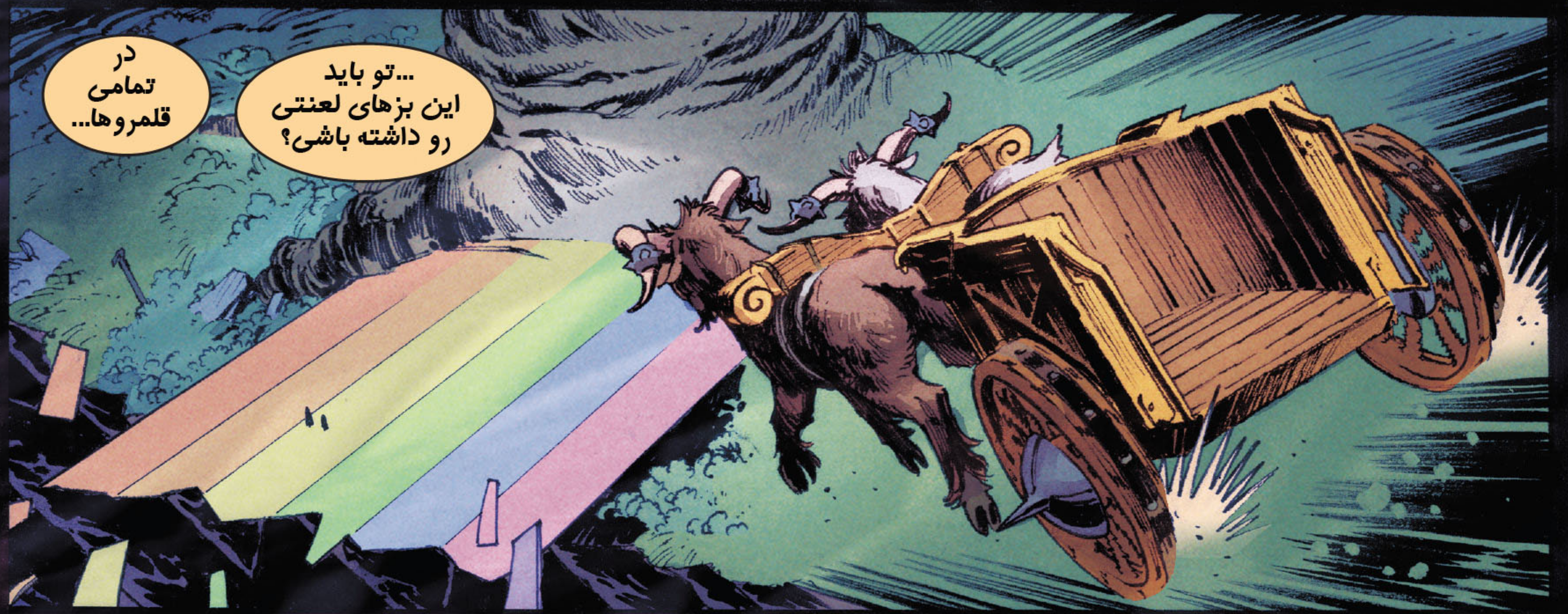
اون به من
گفت مرده ها رو
کنترل کنم، ولی
مرده ها رفتند.

از این نگرانم
که مبادا باید دنبال
الیه شون بگردیم.

منظورت
هله.

من آقای
اسب رو احضار
می کنم

نه...



در
تمامی
قلمروها...

...تو باید
این بزهای لعنتی
رو داشته باشی؟



صبر کن...

"نه."

این...یه
جوک اسبی بود؟



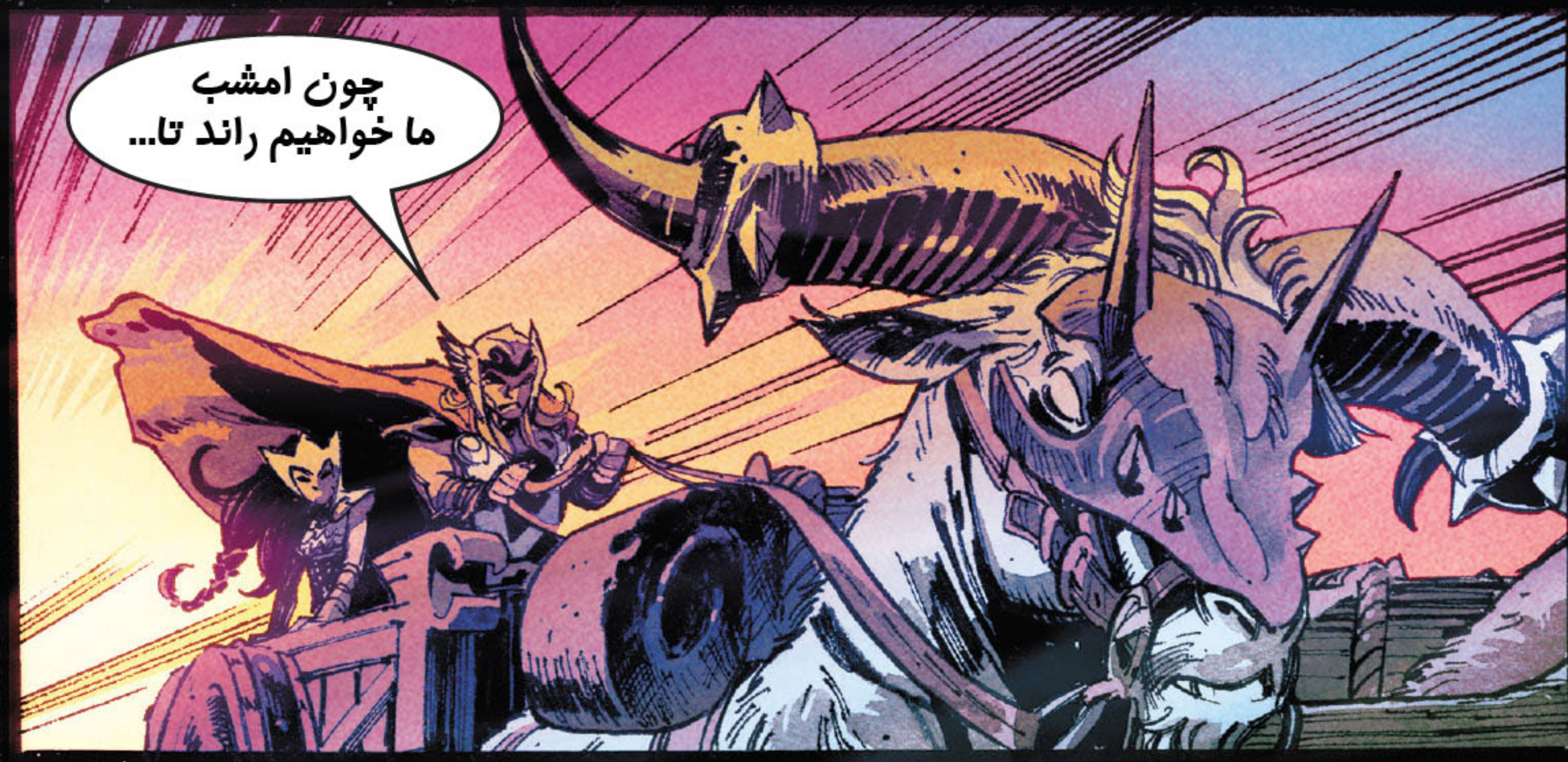
خیر.



حالا!

توٹ نشر!!!
توٹ نشر!!!

قلب های فولادی
شما و من مسیر را
خواهد پیمود!!!



چون امشب
ما خواهیم راند تا...

...هل؟

زمانی به
مرگ دیوانه اهل
زمین بود که...

...نشد
تنیال اردش
خودش می گفت.

KRA-KRA-HA-HA-HA!

...ولی تنها
چیزی که پیدا
کرد ناامیدی بود!

اون دنبال
جواب می گشت...

...تو شلوار
خودت...

امکان نداره...

همون چیزی
که نگرانش بودم.
هل هم خالیه.

نه تنها به
خالیه... بلکه به هم
ریخته هم هست.

اینجا
چی هستند؟

والران.

کلاغ هایی که
از گوشت و روح اونهایی
تغذیه می کنند که در
نبرهای اولیه مردند.

این برای زمانی
که طبیعت درست
برنامه ریزی بشه. اونجا
بی حساب و کتاب رشد
کردند.

عجیب الخلقه ها!

هزاران سال
پیش باید اونجا
رو می کشتیم!

یه روز
یه مردی بود که
پر از نفرت بود...

...این
مرد سعی کرد
سر نوشتنش رو
تغییر بده...

هلا چند تا
از اونها رو در حاشیه
ناستروند نگه می داره، ولی
اونجا اجازه ندارند وارد هل بشن
چون اونجا عادت دارند
مرده ها رو بخورند.

حالا که حرفش پیش
اومد... هلا کجاست؟
کارنیلا کجاست؟

اون هیچوقت
نتونست ایت
لعنتی ها رو کنترل
کنه.

...در زمان
به گذشتنه
رفت...

...یه جرم
مرتکب شد...

...ولی گذشتنه
هم برای اون
دیر بود!

دورنامه

dorname.ir



یه این دی
بود که یه
چشم داشت...

ما تمام
نقاط هل رو
گشتیم. اهالی قلمرو
سلاخی شدند. ملکه ها
رفتند.

جسد اونها
رو بین مرده ها
پیدا نکردیم.

...که امپراتور
اونو به انحراف
کشیدند.

من به
اینجا گوش نمی دم!



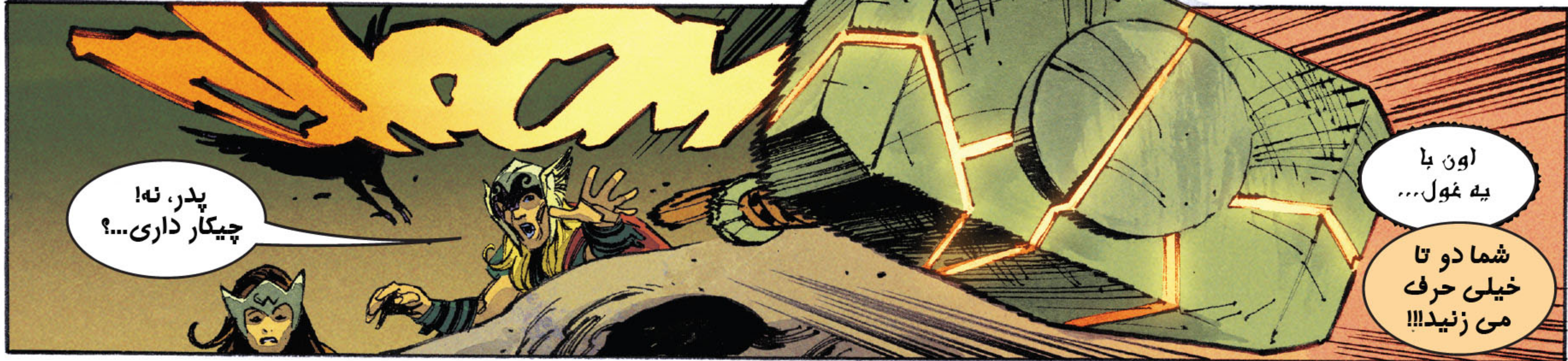
داری دزدکی راه می ری پسر؟
به این لاشخورها نشون بده
پادشاه کیه!

ولشون کن.
اونها بی ضررند
پدر.
خوب.

شاید بی ضرر
نباشند، ولی زیاد
هم بد نیستند. نقطه
ضعف هلا همیشه
حیوون های خونگیش
بودند... درکش
می کنم.

پدر همگان!

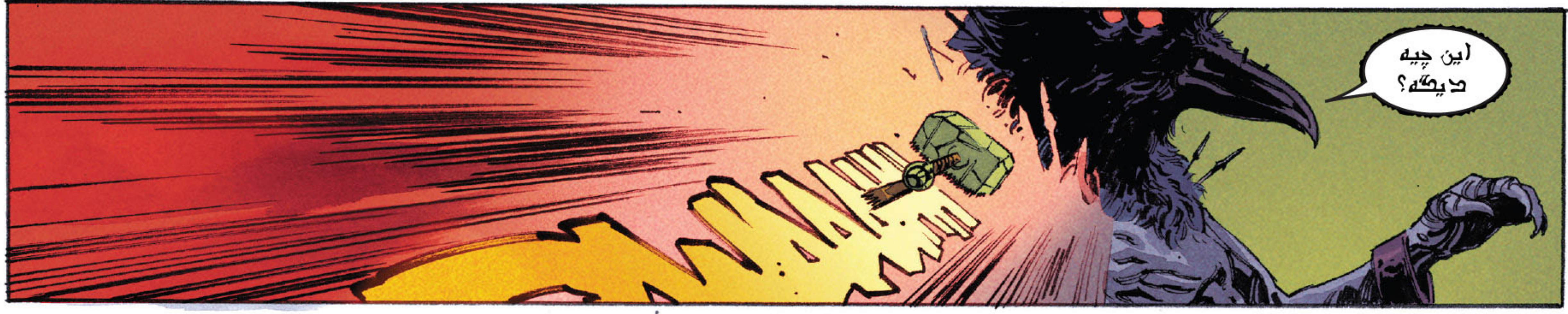
این یکی رو
گوش کنید...



اون با
یه غول...

شما دو تا
خیلی حرف
می زنید!!!

پدر، نه!
چیکار داری...؟



این چیه
دیکته؟



اوه، عجیب!



از اون
غلاف فلزیت
بیا بیرون
بزدل!

از باب اودین
بس کنید!

خواهش
می کنم!

BOOM BOOM



کافیه!!!



لعنت به تو، منو بذار
زمین، پسر! ما باید به
جواب برسیم!

و بهش
می رسیم! ولی
تو کاری رو می کنی
که بهت گفته می شه!
می شنوی...؟



چطور جرأت
می کنی
والراون!



کجا
رفتند؟

پاتو کداشتی
روشنون برادر!

بخشید!



لووه،
بالهای
قشنگش رو
بینید!

خیانت!

**می بخشید
کلاغ ها؟!!**

ملکه های شما
کجا هستند؟ مره ها
کجا فتند؟



ملکه ها؟

تو این قلمرو
نژاده یا ملکه
نداریم!

مرگ مسیروش
سست سروزمین
مرده ها افتاده و
الان همه رفتند!

الان ما
حاکم هستیم.

حق نداری در
برابر این حرف ها سکوت
کنی پسر!!!

دورنامه
dorrname.ir



دیگه بسه
پرنده احمق!



چه بخواهید
چه نخواهید، من
پادشاه آزگارد هستم و
ارباب این قلمرو!

الان چند
تا سؤال دارم!



هزاران عذر ارباب.

در خواست...

بخشش!

ما متوجه
خطاهای خود
نشدیم.

رحم کنید!
ما در خدمت شما
خواهیم بود!



بهتر شد.
حالا بکید قاتل
؟...

اون
برگشته.

کمک!

ثور!!!



این چیه
دیگه...



آره، آره،
اونها رو
بخورید!
اونی که
می درختنه پادشاه
ایزدیه که می شناسیدش!
شنیدم خیلی
خوشمنزه اند.

...اون چیز
!؟...

مثل احمق ها
همینطور ماتت نبره!



نیدهاگ. مرده خوار و درهم درنده
اجساد. ولی این موجود باید
مرده باشه.

چشمهات
بخت چی
می کن؟

تکوت بخور
پسر، وگرنه تکوت
می دم!

جین نمی دونه
به چی داره
نگاه می کنه.

اون زنده
نیست.

روح نداره.

ولی جایی در وجودش، چیزی
که قلبش نیست داره می تپه...

والروان،
تویی که باور
نداری!

اون پتک
رو خورک.

...چیزی که
مغز نیست
داره فکر
می کنه...

آه-آه-آه.

CHMP

...چیزی که روح نیست
فریاد می زنه.



BOOOOMMM



می بخشی
یه کم کثیف کاری
شد، پدر.



THUMPP

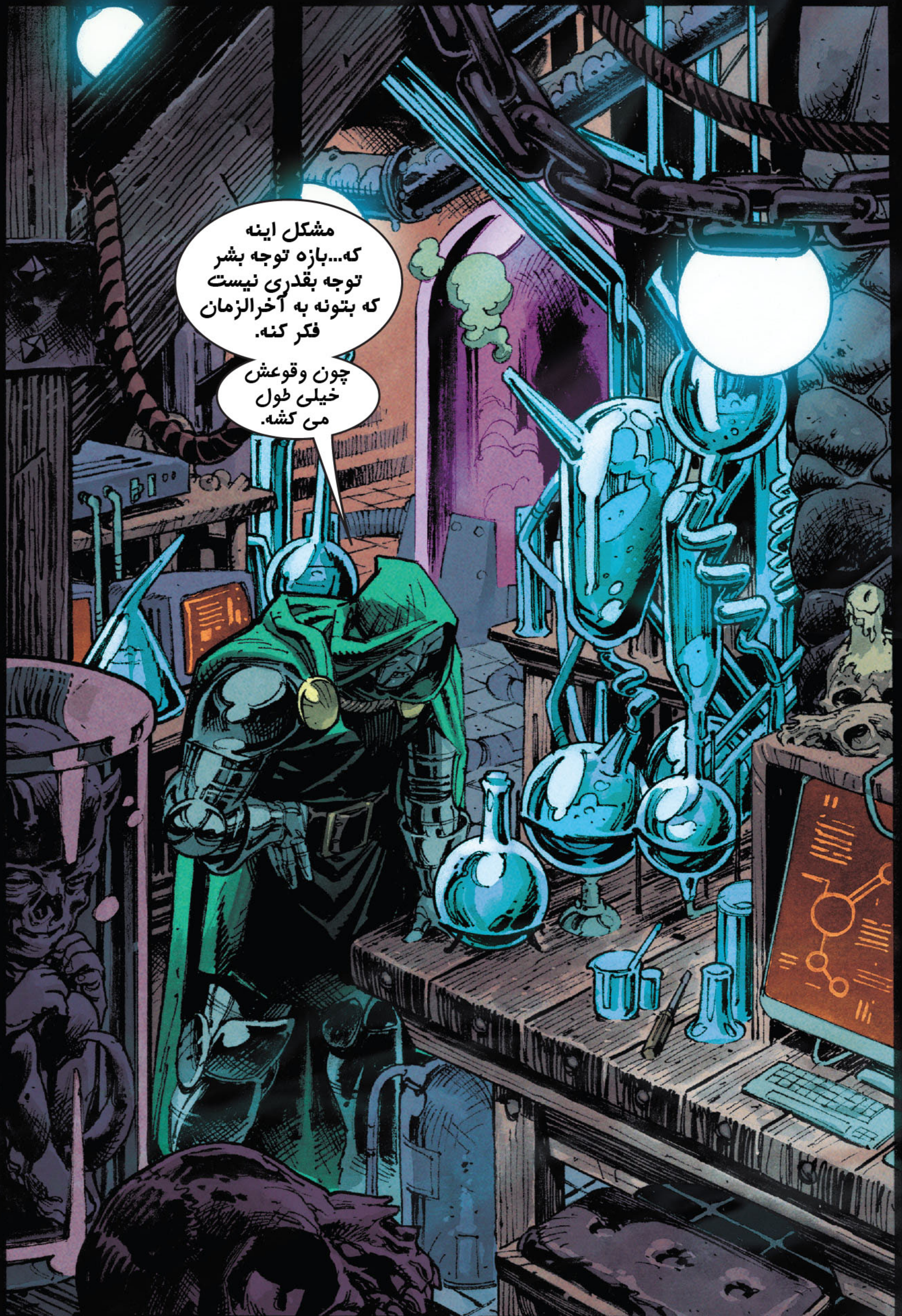


پ-پ-پدر؟

این آغاز یک
پایان نیست...



...مدت ها
پیش بود.
ما الان
حدود اواسط
مسیر هستیم.



مشکل اینه
که... بازه توجه بشر
توجه بقدری نیست
که بتونه به آخرالزمان
فکر کنه.
چون وقوعش
خیلی طول
می کشه.



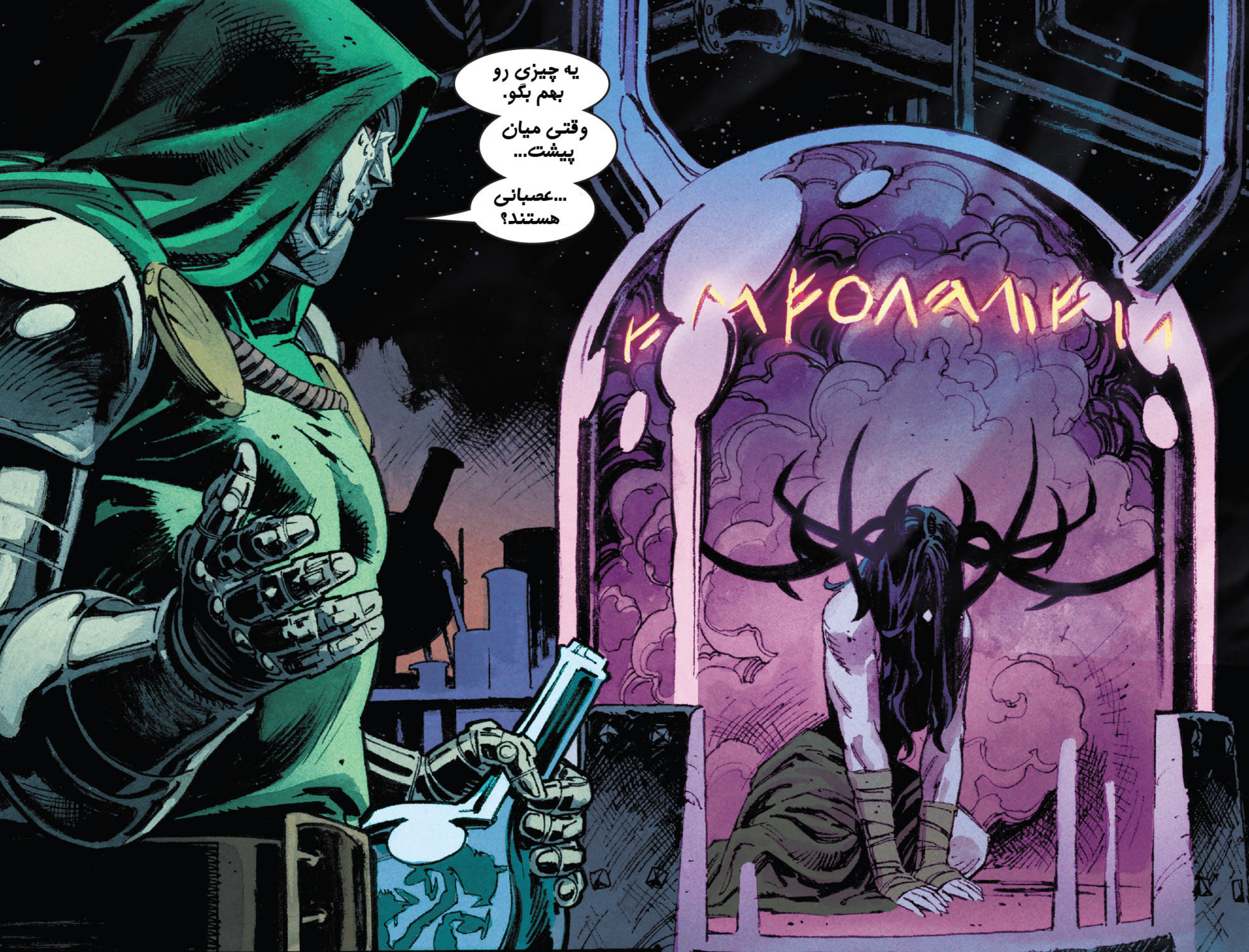
اسمش الیور بود.
اون فکر
می کرد می تونه
از آتش سوزی
فرار کنه...
هرگز به
فکرش نرسید
که شعله ها می تونند
از ماشینش
سریع تر باشند.



لحظاتی قبل از مرگش و زمانی
که فلز و لاستیک در اطراف اون و
خانواده اش ذوب می شدند، به این
فکر می کرد که اگه سریع تر بود
می تونست اونها رو نجات
بده یا نه.
اگه سگه
رو... نبرده
بود...



الیور یکی از قربانیان پایان
دنیا بود.
ولی بشریت
بی تفاوت. آتشی که
اونو در برگرفت، اخبار
دیروزه. تراژدی
دیروز.



یه چیزی رو
بهم بگو.

وقتی میان
پیشته...

...عصبانی
هستند؟



منظورم
مرده ها
هستند.

اونها فانیان
رو بخاطر غیرفعال
بودنشون سرزنش می کنند؟
بخاطر عدم وجود اراده-
شون؟



انگار یادت رفته
ویکتور وان دووم، تو
خودت یه فانی
هستی.

ممکنه من
فانی باشم، هلا.

ولی شاید
تا حالا خیلی خوب
متوجه شده
باشی...



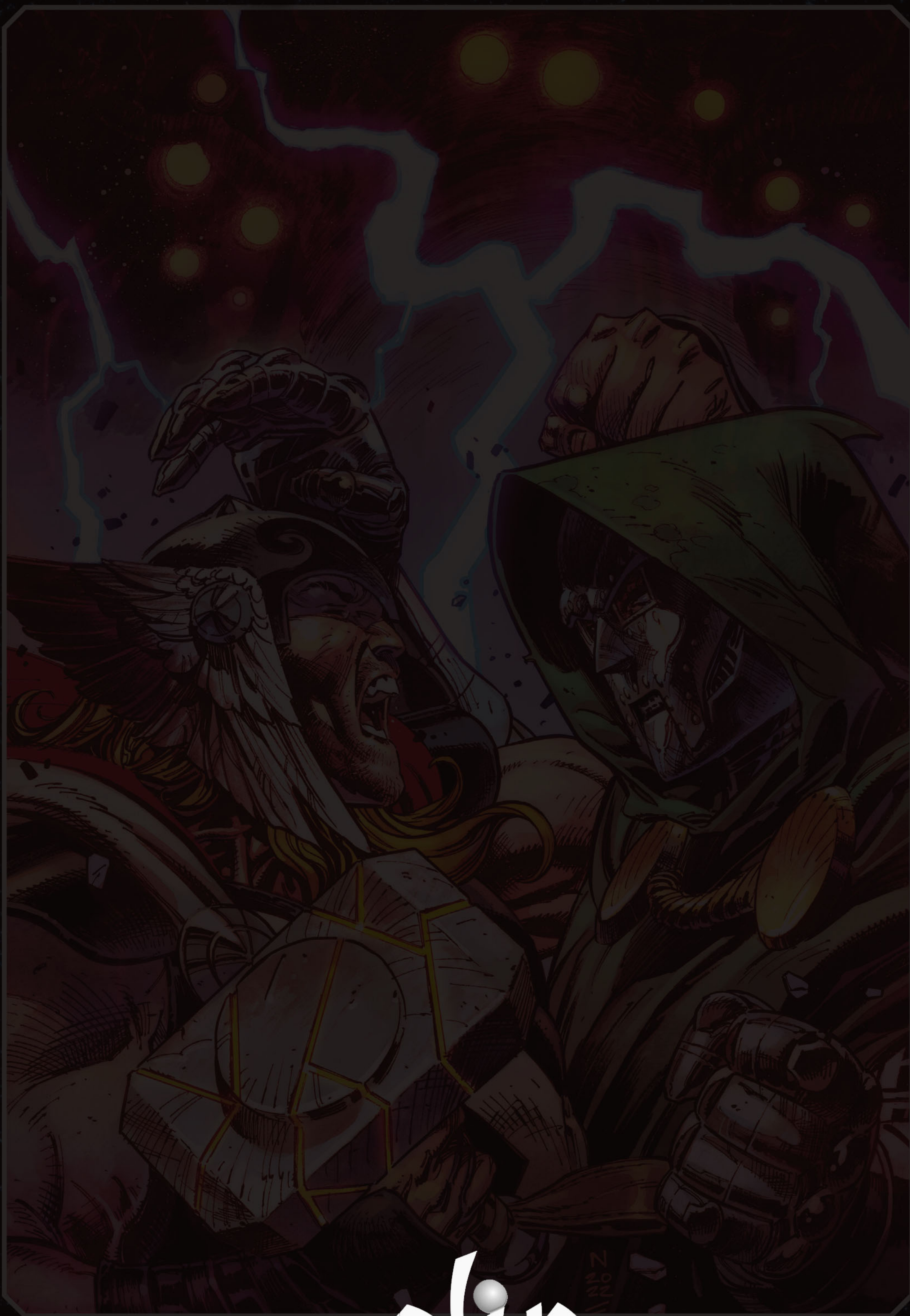
...دووم
فاقد اراده نیست.

ادامه دارد.

قسمت بعد



قسمت بعد



دورنامه

dorname.ir

مربع کمیک های فارسی